سنتهای شعری زبان فارسی

احمدی دارانی، علی اکبر

علی اکبر احمدی دارانی‏ شعر فارسی در مسیر دراز آهنگ خویش از فراز و نشیبهای بسیاری گذشته است و دگرگونیهای‏ فراوانی را پذیره گشته،آنچه در این میان خود را حفظ کرده و آهسته و پیوسته راه خود را تا کنون ادامه‏ داده است شماری از مضمونها و اوصاف ثابتی‏ است که همواره در شعر فارسی با اندک تغییری‏ پایدار مانده،که به آنها سنتهای شعری می‏گوییم.

«آنچه از تفننات و ابتکارات گوینده و نویسنده‏ای‏ مورد پسند و تقلید معاصران و آیندگان قرار می‏گیرد رفته رفته به صورت مواضعات و مصادرات در می‏آید و به نام سنن و مواریث ادبی افزوده می‏شود.

پاره‏ای مجازات و استعارات و کنایات و امثال و تشبیهات که بر اثر رواج و قبول مورد تقلید و تکرار قرار گرفته است در ردیف سنن ادبی درآمده است، فی المثل تعبیرات و ترکیباتی از قبیل سوز پروانه و اشک شمع و زنجیر زلف و دل دیوانه و امثال آنها از دیرباز همواره در شعر فارسی تکرار شده است، امروز در ردیف سنن ادبی قرار دارند اما ناچار روزی‏ بوده است که شاعر یا گوینده‏ای اینها را ابداع کرده‏ است».(1)

به علت آنکه آگاهی ما از آغاز شعر فارسی اندک‏ است نمی‏توانیم پایه‏گذاری هر یک از این سنتها را به‏ شاعر ویژه‏ای نسبت دهیم،تنها می‏توان گفت که‏ مضمونی ذهن شاعری را به طرف خود کشیده،و سپس شاعران دیگر با تقلید از این شاعر آن مضمون‏ را در شعر خود آورده‏اند.

سنتهای شعری ویژهء یک قالب شعری نیست بلکه‏ در تمام قالبهای شعری اعم از قصیده،مثنوی، غزل،رباعی،دو بیتی و قطعه همواره تکرار شده‏اند.

علت تکراری بودن مضمونها در شعر فارسی که‏ سنتهای فراوانی را از خود برجا گذاشته است،باید در نظام حکومتی و فرهنگی روزگاران گذشته جست‏ و جو شود.(2)

«ادبیات هم از لحاظ موضوع و هم از لحاظ شیوه‏های بیان،آینهء تحولات بنیاد اقتصادی و نظام‏ زندگی‏ای که تابع آن است می‏باشد»(3).

پایبندی به سنتها گونه‏ای محافظه‏کاری را به ذهن‏ القا می‏کند که سدّ ره پیشرفت و ابتکار است.اما «با آشنایی مختصری با نظریات نسبتا قدیمی شرقیها خواهیم دانست که حتی قدمای شرق خود نیز مطلقا منکر این محافظه‏کاری نیستند ولی آن را جمود، رکود و یکنواختی ادبیات تلقی نکرده بلکه یک... خصیصهء ذاتی‏اش می‏دانند و آگاهانه در آن مداومت‏ می‏ورزند.در توضیح باید اشاره کرد که مفهوم ابداع‏ و خلاقیت در شرق و غرب یکسان نیست،در ادب غرب اصل یک نوع ضرورت حتمی تازگی و بکر بودن معانی است ولی در شرق تغییر شیوهء بیان،غور بیشتر در مضامین کهنه،تلطیف تصور و بیان و نظایر آن کافی است.خلاصه آنکه در شرق‏ توجه بیشتر به چگونگی معطوف است تا به‏ ماهیت،تلطیف مورد نظر است نه تنوع»(4).

«نباید گمان برد که سنن فقط تقلید عادات و افکار گذشتگان است بلکه باید متوجه بود که سنن‏ هر قوم ذخیرهء تجارب فکری و وسیلهء بیان آن تجارب‏ می‏باشد و چون جهت فارقه و ما به الامتیاز ملتهای‏ مختلف نیز سنن آن ملتها می‏باشد،بنابراین در مورد سنن ادبی که موضوع این بحث است می‏توان‏ گفت که بنیان و اساس ادبیات ملی را تشکیل‏ می‏دهد»(5).

گسترده‏ترین سنتهای شعری فارسی دربارهء معشوق است،تشبیهات و استعاره‏هایی که برای‏ اندام و اعضای معشوق ماندگار شده است ارزشها و هنجارهای زیبا شناختی مردم آن روزگاران را بیشتر جلوه‏گر می‏کند.

سر تاپای معشوق لطیف و زیباست،قامت سرو مانند،روی چون ماه،زلف سنبل سیه پرتاب و دوتا،زنجیر و سلسلهء زلف،طرهء هندو و عنبرین‏ بو،ابروی کمانی،تیرمژه،چشم سیاه و مست پر خواب و خمار و افسونگر و بیمار،دهان خرد و موی میان،چاه زنخدان،خال و خط که دانه و دامند و لب که آب حیات است.

سنتهای پرداخته شده برای عاشق نیز کم نیست، شب هجران را آرام و آهسته پشت سر می‏گذارد در حالی که خواب به چشمانش نمی‏آید چرا که خیال‏ شبرو معشوق که در سرو چشم عاشق آمد و شد دارد،مجال آرامشی باقی نمی‏گذارد.شمع تنها همدم عاشق مسکین است،شمعی که هم خندان‏ است و هم گریان،سرش را با گاز می‏برند اما باز هم افشاگری و پایداری می‏کند و هیچ گاه تا صبحدم نمی‏پاید و با نسیم آرام صبحگاهی خاموش‏ می‏شود،پروانه عاشق اوست عاشقی که آنقدر بر گرد معشوقش می‏گردد و بالهایش را به آتش سوزان‏ شمع می‏زند تا در این راه جان خود را از دست‏ می‏دهد«پروانهء شمع را وصال در وقت سوختن است‏ و شمع را زندگی در سر بریدن»(6).

دم دمه‏های سحرگاه برید صبا افتان و خیزان و پریشان عزم سفر به کوی معشوق دارد،عاشق در این هنگام پیام خود را که سلامی از روی صدق و صفاست همراه باد صبا به آستانهء معشوق روانه‏ می‏کند،رفتن عاشق به کوی معشوق به آسانی‏ امکان ندارد،رقیبان دیو سیرت اطراف معشوق را گرفته‏اند و لحظه‏ای تنهایش نمی‏گذارند،از آمد و شد بسیار عاشق خاک کوی هم زحمت او را برنمی‏تابد و برای تخفیف زحمت باد صبا بهترین‏ ؟؟؟است بر خلاف شب دیر یاز و دراز آهنگ هجر، شب وصال که با زحمت بسیار دست داده است‏ سریع و با شتاب می‏گذرد و برای عاشق افسوس‏ می‏ماند از گذشتن وقت.

تکیهء شاعران فارسی زبان بر اغتنام فرصت‏ سر تا سر شعر فارسی را در خود گرفته است.شاید به‏ جرأت بتوان گفت کمتر دیوان شعری از شاعران‏ آغازین تا زمان حافظ را می‏توان یافت که در آن از غنیمت شمردن وقت سخن گفته نشده باشد، فرصتهایی که باید در طلب می و معشوق و با سیه‏ چشمان گذرانیده شود یا در طلب و عبادت.

آنچه از تأثیر سپهر و ستارگان بر سرنوشت آدمیان‏ و تصویرهای بسیار و گوناگونی که از برجهای فلکی‏ ساخته شده و برای هر کدام وصف یا اوصافی‏ برشمرده‏اند از دیگر سنتهای شعری است.

دنیا و نکوهش آن و همچنین دون پرور بودنش و اینکه به نادانان زمام مراد می‏دهد و جاهلان را می‏نوازد«مضمون عام و مشترک شامل شکایت اهل‏ فضل و کمال از اضطرابات زمانه و از تسلط ناسزایان و سفلگان که در هیچ عصری شعر و ادب‏ از آن خالی نیست»(7)از جمله سنتهای شعری به‏ شمار است.

خمریاتی که در شعر فارسی به وجود آمده است‏ یا به تقلید از خمریات عربی است یا«چنان که‏ مضمون جام و جم با سابقه‏ای که در نوروزنامهء خیام‏ و روایات و اساطیر جام و آنچه شاعر آن را می‏نوشد با نام جم و جمشید مربوط می‏دارد خمریات فارسی‏ را با دنیای اساطیر خدای نامک‏ها پیوند می‏دهد و جام جمشید را که اختراع خمر به دوران او منسوب‏ است تصویری از جام جهان‏بین کیخسرو می‏سازد و مانند همان جام افسانه‏ای آن در اشارت شعر آیینهء گیتی نما جلوه می‏دهد»(8).

سنتهایی چون می گلگون،خندهء صبوح،قهقههء جام،دختر رز،نور و بوی می و غم‏زدایی باده و راز و نیاز عاشقان در دور شراب با ساقی و مطرب و شیفتگی میگساران به چشم و ابرو و ساعد ساقی‏ همیشه در شعر فارسی جریان داشته است.

تصویر سازی و توصیف شاعران از آلات موسیقی‏ سنتهای دیگری را در شعر فارسی به جریان انداخته‏ است.چنگ خمیده قامت،گوشمال دادن رباب، قفا خوردن دف،نالیدن نی و...

برخی از گلها نیز سنتی ویژه دارند،چشم نرگس‏ و شهلا،سوسن آزاده و ده زبان،شقایق و لاله‏ داغدار و...

نغمهء داوودی،حشمت سلیمان،ید بیضا،حسن‏ یوسف و محنت یعقوب،دم مسیحا،خم عیسی، اسکندر و خضر و آب حیات و دیگر مضمونهایی‏ از این قبیل که یا از قرآن گرفته شده‏اند یا از اساطیر کهن،عرصهء وسیعی از سنتهای شعری را ویژهء خود گردانیده است.

مضمونهای فراوانی که دربارهء حیوانات پرداخته‏ شده است نیز سنتهایی را پایه‏گذاری کرده است‏ همانند لذت بردن کفتار از بانگ دف و نای و فریفته‏ شدنش،شوم بودن نوای غراب،سوز و گداز پروانه‏ و...

گرد آوری سنتهای شعری زبان‏ فارسی گامی بزرگ در جهت شناخت‏ و بررسی شعر فارسی و به تبع آن‏ ژرفکاری در گذشتهء فرهنگی کشور ایران است.

 تکیهء شاعران فارسی زبان بر اغتنام‏ فرصت به حدی است که کمتر دیوان‏ شعری را از زبان شاعران آغازین تا زمان حافظ می‏توان یافت که از این‏ موضوع سخن نگفته باشد.

در این بین زوجهای شعری متفاوتی یافت می‏شود که رابطهء بین دو طرف یا تضاد و تقابل است مانند خار و خرما،منبر و دار،عقل و عشق،آه و آینه، یا حالت ملازمت مانند سهیل و یمن،آفتاب و ذره،سرو و تذرو،(9)شمع و پروانه،گل و بلبل و رابطه‏های ظریفی که شاعران بین این زوجها برقرار کرده‏اند.(10)

گردآوری سنتهای شعری زبان فارسی گامی بزرگ‏ در جهت شناخت و بررسی شعر فارسی و به تبع آن‏ ژرفکاری در گذشتهء فرهنگی این مرز و بوم خواهد بود،بدین گونه که ابتدا دوره‏ای از شعر فارسی که‏ مسلما از آغاز آن خواهد بود در نظر گرفته شود و تا زمان حافظ(11)هر یک از سنتها در زیر مدخلی‏ گردآوری،و آنچه از شعر و ادبیات دیگر ملتها-به‏ ویژه شعر عرب-وارد شعر فارسی شده،نموده‏ شود،البته می‏توان برای محدود کردن این کار فقط شاهکارهای شعری فارسی را مبنا قرار داد.

آنچه گذشت یادآوری کوتاهی از سنتهای شعری‏ بود و برای نمونه«آه»را که یکی از سنتهای شعری‏ فارسی است بررسی می‏کنیم: 1-آه از سینه و میان جان و در اثر جراحت درون‏ برمی‏خیزد:

مکن کز سینه‏ام آه جگر سوز برآید همچو دود از راه روزن

(حافظ)

این چه استغناست یا رب وین چه قادر حکمت است‏ کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست

(حافظ) 2-آه عروجی به سوی بالا دارد:

رقیب آزارها فرمود و جای آشتی نگذاشت‏ مگر آه سحر خیزان سوی گردون نخواهد شد

(حافظ)

آه تیره مانند شاعر از گردون می‏گذرد و آسمان را می‏فرساید:

آه جای فرسای اگر در سینه نشکستی مرا این که جان فرسودم از آه آسمان فرسودمی

(خاقانی)

تیر آه ما ز گردون بگذرد حافظ خموش‏ رحم کن بر جان خود از تیر ما

(حافظ)

در قرآن گویا سه مرتبه از آنچه به آسمان می‏رود سخن به میان آمده است.(12)در تفسیر«کشف‏ الاسرار»«ما یعرج فیها»(13)چنین تفسیر شده‏ است:«انفاس واجدان است و نالهء تائبان و آه‏ مفلسان که به وقت سحرگاه از دلی پر درد و جانی‏ پر حسرت برآید و باد صبحی آن را برباید و به‏ حضرت اعلی برد ان لله ریحا تسمی الصبحیة تهب‏ عند الاسحار تحمل الانین و الاستغفار الی عند الملیک الجبار»(14).

3-آه و آیینه از زوجهای شعری است...قدما آه‏ را دشمن آیینه و تباه کنندهء جلوه و جلای آن‏ می‏دانستند»(15). تا چه کند با رخ تو دود دل من‏ آینه دانی که تاب آه ندارد

یا رب اینِ آینه حسن چه جوهر دارد که در او آه مرا قوت تأثیر نبود

(حافظ)

4-آه آتش پاش و سوزان است:

آه عارف چو راه برگیرد دوزخ از بیم او سپر گیرد

(حدیقهء سنایی)

بیم است شرار آه مشتاق‏ کاتش بزند حجاب مستور

(سعدی،غزلیات)

از بس که دست می‏گزم و آه می‏کشم‏ آتش زدم به تن لخت لخت خویش

(حافظ)

5-هنگام بروز آه بیشتر سحرگاهان و صبحگاهان و به ندرت شامگاهان است:

گر تو زینِ دست مرا بی‏سر و سامان داری‏ من به آه سحرت زلف مشوش دارم

(حافظ)

وه که گر بر سر کوی تو شبیِ روز کنم‏ غلغل اندر ملکوت افتد از آه سحرم

(حافظ)

دانم سر آرد غصه را رنگین برآرد قصه را این آه خون افشان که من هر صبح و شامی می‏زنم

(حافظ)

6-در شعر فارسی دود،دود جگر،دود درون، دود دل و باد سرد تعبیری دیگر از آه است:

چرخ را هر سحر از دود نفس‏ همچو شب سوخته دامان چه کنم

(خاقانی به نقل از لغت‏نامه)

گه ز آهی کمر کوه ز هم بگشاییم‏ گه ز دودی به تن چرخ کمر بربندیم

(خاقانی به نقل از لغت نامه)

از دود جگر سلاح کردم‏ تا کین دل از فلک بتوزم

(خاقانی به نقل از لغت نامه)

نباشد خالی از دود جگر پیغام مشتاقان‏ گشایی چون سر مکتوب تا بوی کباب آید

(قاسم مشهدی،لغت‏نامه به نقل از آنندراج)

دود دلم گر به فلک برشود هفت فلک هشت شود در زمان

(خاقانی به نقل از لغت‏نامه)

نخفت‏ست مظلوم از آهش بترس‏ ز دود دل صبحگاهاش بترس

(سعدی به نقل از لغت‏نامه)

گویا دل و درون و سینهء شاعر چنان آتش گرفته‏ است که دود حاصل از آن از دهان شاعر به بیرون‏ می‏آید.

گروهی عام را کز دل خبر نیست‏ عجب دارند از آه سینهء من

چو آتش در سرای افتاده باشد عجب داری که دود آید ز روزن

سنتهای شعری ویژه یک قالب‏ شعری نیست بلکه در تمام قالبها اعم‏ از قصیده،متون،رباعی،دو بیتی و قطعه تکرار شده‏اند.

(سعدی،غزلیات)

«دود آسا:صفت آه مستعمل است(از آنندراج) که به رنگ و شکل دود است.تیره»(16)

صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من‏ چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من

(خاقانی به نقل از لغت‏نامه)

و باد سرد:

بیامد به نزدیک خاقان چو گرد پر از خون دل و لب پر از باد سرد

(فردوسی به نقل از لغت‏نامه)

گاه بخایید همی پشت دست‏ گاه برآورد همی باد سرد

(فرخی به نقل از لغت‏نامه)

آنچه دربارهء سنت آه و ویژگی‏هایش که در شعر فارسی آمده ذکر شد در تاریخ هم نمونه‏ای از آن‏ نقل شده است:«از آغاز دورهء معتصم بغداد شاهد جنب و جوش ترکان گشته بود اینها را در واقع بدین‏ جهت به خدمت آورده بودند که در مقابل نیروی‏ سپاهیان خراسان موازنه و تعادلی ایجاد کنند... ترکان معتصم که جامه‏های دیبا و کمرهای زرین‏ داشتند به وسیلهء لباس خویش از سایر سپاهیان‏ شناخته می‏شدند و رفتارهای نابهنجار و خشونت‏آمیز آنان نیز مردم بغداد را به ستوه می‏آورد در بازارها و کوچه‏های تنگ اسب می‏تاختند و کودکان و ضعیفان را آزار می‏دادند سرانجام مردم از ترکان به ستوه آمدند نزد معتصم رفتند و گفتند اگر لشکر خود را از بغداد بیرون نبری با تو جنگ کنیم‏ پرسید چگونه با من جنگ کنید گفتند با تیره آه‏ سحرگاه...(17)»

از آنجا که تأثیر قرآن بر شعر و ادب فارسی‏ انکار ناپذیر است گویا سنت آه هم از قرآن سرچشمه‏ گرفته باشد-همان طور که پیشتر گذشت در مورد عروج آه به آسمان.

کلمهء«اوّاه»دو بار در قرآن کریم به کار رفته‏ است و هر دو بار صفت برای ابراهیم(ع)است که در [سورهء توبه آیهء 114]«اوّاه حلیم»و در آیهء 75 سورهء هود«اواه منیب»نامیده شده است.راغب‏ اصفهانی در مفردات اوّاه را کسی که بسیار تاوه دارد معنی کرده است و تاوّه عبارت است از هر سختی‏ که دلالت بر حزن داشته باشد و مراد از اواه کسی‏ است که در برابر خداوند خشیت دارد.ابن منظور و فیروزآبادی می‏گویند تأوه و تأویه عبارت است از گفتن أوه یعنی گفتن آه یا آوخ و برای اواه چند معنی‏ یاد می‏کند.اندوهگین،مهربان،نازکدل، زاریگر،نیایشگر-ستایشگر و دعا پیشه».(18)

سنایی و مولانا به اواه بودن خلیل(ع)به معنای آه‏ کشنده اشاره کرده‏اند:

مصطفی گفت خه از آن مه شد دست موسی،خلیل اوّه شد

واو اوّه وفای دینش داد رتبت و قربت یقینش داد

پس چو واو از میان اوه رفت‏ ماند آه مجردانیت شگفت(19)

باد آهی کابر اشک چشم راند مر خلیلی را بدان اوّاه خواند(20)

پی نوشت:

(1)-«نقد ادبی»،تألیف دکتر عبد الحسین زرین کوب،انتشارات‏ امیر کبیر ج 1،ص 115.

(2)-رجوع کنید به«تاریخ ادبیات ایران»تألیف یان ریپکا،ترجمهء عیسی شهابی،ص 48-146.

(3)-همان،ص 147.

(4)-همان،ص 149.

(5)-«نقد ادبی»ص 117.

(6)-«کشف الاسرار وعده الابرار»،رشید الدین فضل الله میبدی،به‏ سعی و اهتمام علی اصغر حکمت،ج 1،ص 571.

(7)-«نقش بر آب»،دکتر عبد الحسین زرین کوب،ص 395.

(8)-«سیری در شعر فارسی»،تألیف دکتر عبد الحسین‏ زرین کوب،ص 200-199.

(9)-رجوع کنید به«ایران نامه»،سال سوم شمارهء 3،بهار 1364، ص 501-475.

(10)-رجوع کنید به«مجموعه مقالات دکتر محمد معین»،به‏ کوشش مهدخت معین،جلد اول،ص 25-223.

(11)-به تعبیر استاد دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی«حافظ در پایان دورهء درخشان تجربه‏های شعری»قرار دارد و«آنچه از سنتهای‏ شعر فارسی و اندیشه‏ها و تصویرها و تجارب ارجمند هنری و فرهنگ‏ شعری تا عصر حافظ وجود داشته در دیوان حافظ،به شواترین‏ اسلوبی گلچین شده است و در حقیقت دیوان حافظ نمایشگاهی‏ است که در آن شش قرن تجربهء هنری و عرفانی در برابر ذوق و ادراک‏ ما قرار می‏گیرد(«اسرار التوحید»،صفحهء بیست و سه)

(12)-سبأ آیهء 2،فاطر آیهء 10،الحدید آیهء 4.

(13)-سبأ آیه 2.

(14)-«کشف الاسرار»،ج 8،ص 116.

(15)-«حافظ نامه»،نوشتهء بهاء الدین خرمشاهی،ص 522.

(16)-«لغتنامهء دهخدا»،ذیل دود آسا.

(17)-ر ک.«دو قرن سکوت»،عبد الحسین زرین کوب،ص‏ 245-243،همچنین رجوع کنید به«تاریخ الخلفا»تألیف الامام‏ جلال الدین سیوطی،حققه و قدم له و خرج آیاته الشیخ قاسم‏ السماعی الرفاعی-الشیخ محمد العثمانی،دار القلم،بیروت لبنان‏ الطبعه الاولی 1406 هـ-1986 م،ص 379.

(18)-قرآن کریم،ترجمهء بهاء الدین خرمشاهی،ص 205.

(19)-«حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه»،به تصحیح مدرس‏ رضوی،ص 92.

(20)-مثنوی،دفتر 6.ب 884.